

بازیهای پشت صحنه با طلا: در انتظار شکست بزرگ (۲)

مأخذ:

<http://www.fondsk.ru/news/2013/07/24/zakulisnye-igr-y-s-zolotom-v-ozhidanii-velikogo-pereloma-ii-21613.html>

۱۳۹۲ اسد ۲۵

طلای خصوصی در خزانه های خصوصی: تاریکی محض
طلای پولی خصوصی نه تنها میتواند در اختیار مؤسساتی مانند SPDR Gold، همچنین بشکل اعتبارات فلزی در بانکهای تجاری یا برای نگهداری ساده در انبارهای بانکهای مخصوص از نوع بانک HSBC روچیلدها قرار داشته باشد. رسانه های جمعی گزارش میدهند، که در ارتباط با رشد فزاینده تقاضای ارائه خدمات به نگهداری فلز زرد، بانکهای بزرگ به ساختن انبارهای اضافی یا گسترش انبارهای موجود اقدام کردند. برای مثال، مجله وال استریت در سال ۲۰۱۰ گزارش داد، که بانک جی پی مورگان یک انبار زیرزمینی بازسازی شده در سالهای ۹۰ را برای نگهداری طلا در نیویورک دوباره افتتاح کرد. در مانهتان، در کنار انبارهای جی پی مورگان، امروز انبارهای نگهداری بانکهای اروپائی HSBC و بانک نووا اسکوشیا فعالیت میکنند. علاوه بر آن، انبارهای غیربانکی برای نگهداری فلزات گرانبها از اهمیت بیشتری برخوردار میشوند.

بانکهای سوئیس، بخصوص بانکهای UBS و کردیت سوئیس برای جایگذاری طلا فعالانه خدمات ارائه میدهند. اگر قبلا این خدمات برای گذاشتن فلز در شماره حسابهای سپرده ارائه میشد، اما اینک آنها اساسا طلا را برای نگهداری تحویل میگیرند. بانکهای سوئیس تمایل به دوری از شمول طلای دریافتی به ترازنامه خود را دلیل چنین تغییری ذکر میکنند. در صورت گذاشتن طلا به حساب سپرده لازم است مقدار آن از اندوخته مؤسسات مالی کسر شود، که آن هم سودآوری معاملات بانکی را کاهش میدهد. ولیکن ما گمان میکنیم، که انگیزه اصلی چرخش بانکها- تمایل بدفاع از خود و مشتریان خود در مقابل دخالتهای احتمالی از سوی ارگانهای نظارتی می باشد. طی سالهای اخیر جنگالهای زیادی در رابطه با آن که بانکهای سوئیس از سپرده های «دیکتاتورها» و شخصیتهای سیاسی مضمون محافظت میکنند، پیرامون آنها در گرفته است. خدمات عادی برای نگهداری طلا میتواند بسیاری از مشکلاتی را که ممکن است هنگام بازرسی بانکها پیش آید، حل کند.

در آلتن سوئیس یک انبار بزرگ نگهداری اشیای قیمتی وجود دارد و مدیریت آن را کمپانی شش خدمات امنیتی (SIX securities service) که مؤسسه دختر شش گروه (SIX

Group) محسوب میشود، بر عهده دارد. این انبار، بطوریکه برخی باور دارند، بزرگترین انبار در قاره اروپا بحساب میآید. در آنجا در حدود ۸۰۰ تن فلزات گرانبها نگهداری میشود. این انبار را گاهی اوقات «فورت ناکس» سوئیسی مینامند.

میتوان باز هم اضافه کرد، که در برخی کشورهای مالک طلا، از خدمات اعتماد بانکها، که بعنوان مالک اسمی و معاملات انجام شده طلا عمل میکنند، بهره میبرند. ذینفعان واقعی تحت حمایت اسرار بانکی قرار میگیرند. بحکم منطق میتوان گفت، که ذینفعان واقعی، در وهله نخست آن افرادی بحساب میآیند، که غارت انبارهای بانکهای مرکزی را سازمان دادند. روچیلدها: پیش بسوی استاندارد طلا

یادآوری آنچه که نزولخواهان جهانی در سیمای روچیلدها با طلای خود دو قرن پیش انجام دادند، لازم است. آنوقت روچیلدها در جریان جنگهای ناپلئون مقدار بی حد و حصری (متناسب با آن زمان) فلزات گرانبها جمع آوری کردند. لازم بود این طلا به «کار» واداشته شود، یعنی به سرمایه سودآور تبدیل گردد. روچیلدها روش بسیار ساده و در عین مؤثر وابسته کردن جامعه به استاندارد طلا را در پیش گرفتند. استاندارد طلا یک ابزار قادر به سازماندهی گردش پول بحساب میآید، که با وجود آن، فلز زرد، پول شناخته میشود و پول کاغذی (اسکناس) بمتابه علائم و نماینده طلا عمل میکند. با وجود عملکرد استاندارد طلا مقدار معینی از طلا (درصد معینی) پشتوانه (پوشش) اسکناس قرار میگیرد و بی هیچ محدودیتی با فلز گرانبها مبادله میشود. برای حمایت از اقتصاد پولی، وجود طلای کافی در بانکهای مرکزی لازم دارد. طلای ارائه شده از سوی بانک مرکزی به عنوان وام میتواند کمبود فلزات گرانبها را جبران نماید. چه کسی قادر بود چنین وامهای طلائی را اعطاء کند؟ فقط همان روچیلدها، که بدون دست زدن به هیچ تلاشی توانستند دارائی های طلائی خود را بحساب وامهای قابل برگشت - اصل بدهی باضافه درصد آن - افزایش دهند. با وجود استاندارد طلا و وامهای تحت الحمايه طلا، همه طلای جهان بتدریج در دست کسانی که از همان ابتدا طلای بیشتر از دیگران بدست آوردند، به سخن دیگر، در دست روچیلدها متمرکز گردید. زودتر از همه انگلیس در اثر اعمال فشار به روی «سوزن» استاندارد «نشست». پس از جنگهای ناپلئون بانک مرکزی انگلیس به زیر کنترل ناتان روچیلد، یکی از پنج فرزند مایر آمشل روچیلد، سر سلسله روچیلدها در آمد. پس از آن در قرن نوزده آلمان، فرانسه، بلژیک، ایتالیا، روسیه، آمریکا و کشورهای بسیار دیگری نیز یکی بعد از دیگری از استاندارد طلا پیروی کردند. استاندارد طلا علیرغم توقف در دوره جنگهای جهانی (اول و دوم) تا سالهای ۱۹۷۰ به موجودیت خود ادامه داد. این استاندارد در اوایل، «سنتی» یا استاندارد طلای سکه محسوب میشد. اما پس از جنگ جهانی اول، به استاندارد طلای شمش (پولهای اسکناس فقط با نمونه استاندارد طلای شمش مبادله میشدند) و سپس به استاندارد ارز

طلا تبدیل گردید (شرط مبادله اسکناسهای ملی با ارزهایی، که به سهم خود میتوانستند به طلا تبدیل شوند). استاندارد طلا- دلار، پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۷۱ بموجودیت خود ادامه داد، که باتکای آن خزانه داری آمریکا دلارها را با طلا مبادله کرد.

احتمالا، روچیلدها میخواستند بازی بی باخت خودشان را تحت عنوان «استاندارد طلا» یک بار دیگر بازی کنند. آن را نمیتوان فوراً در همه کشورها به کار بست. اگر کاربست استاندارد طلا دویست سال قبل از انگلیس آغاز شد، اما اینک، شاید، چین بعنوان «پیشگام» آن شمرده میشود. روچیلدها با هل دادن چین به سوی ذخیره سازی قابل توجه طلا و القاء اینکه لازم است یوان به ارز بین المللی تبدیل شود، جاه طلبی طلایی چین را بشدت تحریک میکنند، و این فقط در شرایطی ممکن است که یوان به طلا تبدیل شود. واضح است، که در شرایط رقابت بین المللی ارزها، فقط آن ارزی که دارای پشتوانه طلا باشد، طبیعتاً پیروز خواهد شد. برای تضمین پیروزی، سایر کشورها نیز مجبور خواهند بود راهکار تبدیل ارز خود به طلا را برگزینند. روچیلدها درک میکنند، که دشوارترین گام برای تحمیل استاندارد طلا به جهان، همان گام اول است. بعد از آن همه جهان به «تب طلا» گرفتار خواهد شد.

روچیلدها بموازات تمرکز توجه اصلی روی چین، تمایلات فعالین سیاسی و مقامات دولتی را در این سمت تشویق میکنند، که امروز استاندارد طلا بی بدیل است. این تمایلات سپس در پلاتفرمها و جنبشهای سیاسی بازتاب می یابند. در خاتمه، قوانینی برای قانونی کردن پول طلا تصویب میشود. از جمله در سوئیس، در کشوری که پارلمان آن طرح انتشار فرانک طلا را در دستور کار خود قرار داده، تدارکاتی دیده میشود. در ایالت یوتای ایالات متحده آمریکا قانون پول طلایی به تصویب رسیده و در یکسری از ایالتها قانون مشابه در مرحله بحث و بررسی قرار دارد. در جهان اسلام نیز پروژه «دینار طلائی» به بلوغ رسید، اما در ارتباط با تجاوزات نظامی کشورهای غربی علیه لیبی (قذافی مبتکر آن بود) این پروژه تحقق نیافت.

جاسوسان روچیلدها در سراسر جهان بنفع استاندارد طلا فعالانه تبلیغات میکنند. از آلن گرینسپن، رئیس پیشین بانک فدرال رزرو آمریکا بعنوان مثال نمونه نام میبریم. او بوقت خود، هنوز قبل از آن که به مقام ریاست بانک فدرال رزرو آمریکا برسد، کتاب «طلا و آزادی اقتصادی» را به چاپ رساند (۱۹۶۶). در سال ۱۹۸۱ آلن گرینسپن، رئیس آینده بانک فدرال رزرو آمریکا، مقاله ای در مجله وال استریت به چاپ رساند، که در آن گفته میشود ایالات متحده آمریکا باید طلای پشتوانه اوراق خزانه داری خود را تأمین نماید. پس از بحران ارزی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۰، رجعت آمریکا به استاندارد طلا بسیار نزدیک بود. آلن گرینسپن در طول دوره جلوس بر صندلی ریاست بانک فدرال رزرو (۱۹۸۷-۲۰۰۶) از اظهار تمایل خود نسبت به طلا

خودداری کرد اما، پس از استعفا از این مقام، او تبلغات خود به نفع بازگشت به پول طلا را از سر گرفت.

همچنین میتوان اظهارات جنجالی ماه نوامبر سال ۲۰۱۰ روبرت زلیک، رئیس بانک جهانی دایر بر عقلانی بودن بازگشت به استاندارد را خاطر نشان کرد. اما همتای وقت او، دومینیک استروس کان، رئیس صندوق بین المللی پول، هر چند صراحتاً به نفع احیای استاندارد طلا تبلیغ نکرد، ولی علیه سیستم دلاری موجود موضع انتقادی سفت و سختی اتخاذ کرد. به بیان دیگر، با روچیلدها همراهی نمود. علاوه بر آن، استروس کان حمایت «آشکار» خود را از قذافی، رهبر لیبی و ابتکار او مبنی بر انتشار دینار طلا در گروه کشورهای مسلمان اعلام کرد.

روچیلدها: جنگ بزرگ بمنزله سناریوی موازی

خط استراتژیک دیگر روچیلدها برای تحمیل پول طلا به جهان عبارت است از بر هم زدن مناسبات بین المللی قبل از برافروختن آتش جنگ، بویژه، جنگ جهانی. و. پاولنکو، بیان کننده مدعای فوالذکر بر این باور است، که این در صورتی میتواند اتفاق بیافتد، که اگر چین به هر نحوی از انحاء، از اجرای طرح یوآن طلا طفره برود. بدون تضمین مطمئن و صد در صد زوج «طلا- یوآن»، تکمیل شده در عرصه سیاسی اتحاد استراتژیک چین- ژاپن، روچیلدها دلار و ایالات متحده آمریکا را ساقط نمیکنند. زیرا، خطر خارج شدن اوضاع از کنترل بسیار زیاد است، و آنگاه بجای پول، اسحله میتواند به برهان قاطع تبدیل شود».

روچیلدها روشهای جنگ افروزی را میدانند و دوست دارند. واقعا، استاندارد طلا در این دوره فاجعه بار تاریخ بشری در داخل کشورها منحل میشود، اما در مقابل آن، نقش طلا بمثابة پول بین المللی بسرعت ارتقاء مییابد. این، در متن کاهش روزافزون اعتماد به اسکناس، رشد بی ثباتی و غیرقابل پیش بینی نرخ مبادله ارزها و سرنوشت ارزهای مختلف گریزناپذیر است. اجازه بدهید جنگ جهانی اول به خاطر آوریم. روسیه در آن سالها، بشدت به اسلحه و تجهیزات جنگی نیاز داشت و برای گرفتن آنها از متفقین خود تلاش میکرد. اما کشورهای آنتانت ترجیح میدادند به تعهدات خود در مقابل روسیه بعنوان متحد، نه بسادگی در قبال اسکناس (که، از قضا آنها بصورت وام به روسیه پرداختند)، بلکه، به ازای طلا عمل نمایند. بخصوص اینکه لازم بود طلای پشتوانه را از روسیه به خزانه بانک انگلیس واقع در جزیره آلبیون مه آلود انتقال دهند.

در سالهای جنگ جهانی دوم آمریکا همچنین موفق شد ذخیره طلای خود را در سایه اخذ «حق الزحمه مبارزه با هیتلر» به پول طلا از متحدانش، بسرعت افزایش دهد. برای هیتلر طلا تنها وسیله تسویه حساب با کشورهای خارج از حوزه اشغال بلاواسطه آلمان بود (در سرزمینهای اشغالی تسویه حسابها بکمک معاملات تسطیحی انجام میشد. به همین سبب هم

بدهی های آلمان هیچگاه تسویه نشد). نباید فراموش کرد، روچیلدها با این برآورد که جنگ بر اساس سناریوی آنها پیش خواهد رفت و همه طلای جهان را بدست خواهند آورد، در مرکز جنگ جهانی دوم قرار گرفتند. اما تاریخ، تغییرات جدی در این سناریو بوجود آورد. تا سال ۱۹۴۹ در حدود ۷۰ درصد اندوخته رسمی طلای جهان (منهای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای «بلوک شرق») نصیب آمریکا شد. و این طلا، در وهله نخست، مواضع راکفلرها، رقیبان اصلی روچیلدها را تحکیم بخشید.

این سناریوی کهنه از نظر روچیلدها اعتبار و اهمیت خود را تا روز امروزی نیز حفظ کرده است. فقط در آن پرسوناژهای تأثیرگذار جدید، بر اساس تقسیم جدید نقش پدید آمده است. یکی از این تأثیرگذاران اصلی در نسخه جدید سناریو، چین باید باشد. و به احتمال زیاد، اگر روچیلدها موفق نشوند چین را به انتشار یوان طلا وادار سازند، طبعاً آنها تدارک یک جنگ بزرگ را با شرکت همان چین خواهند دید.

متمم مبحث

دولت مخفی جهانی متشکل از باندهای مافیائی بانکداران و صاحبان بازارهای بورس (راکفلرها، روچیلدها، تجار مواد مخدر و تولید کنندگان محصولات جنگی) بواسطه ناتوی رسانه ای مسائل و موضوعات مورد بحث اغلب جریانها و نیروهای سیاسی باصطلاح ترقیخواه را تعریف و تعیین میکنند؛ روحیات فردپرستی و فردگرایانه را در جامعه اشاعه میدهند؛ افکار عمومی را مهندسی و مدیریت می نمایند؛ با ترسیم و تعیین خط و مسیر حرکت، تحول طلبان را از پرداختن به ریشه و منشاء فجایع جامعه بشری برحذر میدارند و آنها به مسیر مطلوب خود سوق میدهند؛ با راه اندازی هو و جنجال پیرامون مسائل و موضوعات بطور کلی غیرلازم و کاملاً بی اهمیت، اذهان عمومی را مشغول میدارند و...

البته، این مدعا بهیچوجه بدان معنا نیست که همه یا حتی بخش بزرگی از این جریانها و افراد، عامل و تابع منافع دولت مخفی جهانی هستند. ابداً و اصلاً. بلکه، این تبعیت از ناتوی رسانه ای ناشی از آن است که ریشه و منشاء همه فجایع جامعه بشری به هر حال به بوته فراموشی سپرده میشود و حتی بدتر از آن، هیچگونه سعی و تلاشی برای شناخت و شناساندن آن بعمل نمیآید. در نتیجه، اغلب جریانها و شخصیتهای باصطلاح انقلابی، براحتی فریب میخورند و به تابعی از متغییر مافیائی بدل میشوند. در همین رابطه، اشاره مختصر به چند حادثه را بعنوان مثال ضروری میدانیم.

ابتدا از مسائل و موضوعات بطور کلی غیرلازم و کاملاً بی اهمیت برای حل مشکلات و معضلات عدیده اجتماعی شروع می کنیم: مثلاً در کشورهای انگل - ستان یا فرانسه با جمعیت تقریباً

نزدیک به ۷۰ میلیون نفر، شمار همجنس بازان چند نفر است و یا چه درصدی را تشکیل می‌دهند، که ناتوی رسانه ای این همه هو و جنجال پیرامون حق «ازدواج» آنها براه می‌اندازد؛ قوانین به تصویب میرساند؛ توده های میلیونی معترض را به خیابانها میکشاند؛ برای تصویب قوانین مشابه، سایر کشورها را زیر فشار قرار میدهند! آیا با وجود معضلات و فجایع بیشمار در همه جوامع سرمایه داری، به این همه هیاهو و صرف هزینه های سنگین آن می ارزد؟ یا مثلا عامل «ورزش»، بویژه فوتبال را در نظر بگیریم که امروز بطور کلی از خدمت سلامتی اجتماعی و حالت ملی خارج شده و به یک پدیده کاملا تجاری و امنیتی بدل شده است (به ترکیب تیمهای «ملی» و خرید و فروش ورزشکاران و حضور آنها در باندهای ترور و سرکوب دولتها توجه کنید). مگر چند درصد مردم یک کشور به ورزش مشغولند، که این همه مسابقات ورزشی برگزار میشود؛ هزینه های نجومی بحساب ثروتهای ملی برای احداث باشگاهها و میداین ورزشی صرف میگردد؛ در یک مسابقه ورزشی، میلیاردها پول «علاقمندان» به جیب مافیای ورزش سرازیر میگردد؛ تریلیونها ساعت عمر انسانها بهدر می رود؛ عقل و شعور اجتماعی به سخره گرفته میشود... و بالاخره، هیچ کس نمیخواهد این واقعیت را درک کند، که مافیای حاکم بر جهان از ورزش نیز بعنوان یک عامل خطرناک برای تخریب فکر و شعور آن بخش جان سالم بدر برده نسلهای جوان از حمله مافیای مواد مخدر استفاده می کند...

حالا، مثالهای جدی تر دیگر: وقتی که امپریالیسم جهانی بفرماندهی امپریالیسم آمریکا افغانستان را در پی حادثه مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ واشنگتن و نیویورک اشغال کرد؛ زمانیکه عراق در سال ۲۰۰۳ اشغال و به ویرانه تبدیل شد؛ هنگامی که در سال ۲۰۱۱ لیبی مورد هجوم امپریالیسم جهانی قرار گرفت و به عصر حجر برگردانده شد (کشورهای بسیار دیگری، مثلا، اتحاد شوروی، همه کشورهای «بلوک شرق»، یوگسلاوی، سومالی، سودان، مالی، مصر، یمن، تونس، ساحل عاج، سوریه امروز و سائره را نیز نباید فراموش کرد)، چرا هیچ کس به این نیاندیشید که «آفتاب حقیقت همیشه پشت ابر پنهان نخواهد ماند» و خیلی زود معلوم خواهد شد، آنچه را که دیروز معدودی از تحلیلگران و کارشناسان در «خشت خام نوشتند»، امروز در «آئینه اسکندر» بوضوح دیده میشود.

امروز که پرده ها فرو افتاده و سیمای بخاک و خون کشیده شده جهان در انظار عمومی قرار گرفته است، حداقل بخش بزرگی از جامعه انسانی جهان به این واقعیت پی برده، که یوگسلاوی و افغانستان با سفارش مافیای مواد مخدر، عراق و لیبی به درخواست مافیای پول (دلار-راکفلرها) و طلا (روچیلدها) اشغال و به خرابه تبدیل شدند. بر خلاف آنچه که ناتوی رسانه ای تبلیغ میکرد و میکند، نه صدام حسین به اندازه عمه-اکره و کارگزاران امپریالیسم جهانی، «دیکتاتور» بود و نه معمر قذافی، به اندازه جنگ سالاران خونآشام امپریالیسم «دیوانه»! آنها

بفکر مقابله با مافیای حاکم بر جهان افتادند و در نتیجه، صدام و فرزندانش به وضع فجیعی کشته شدند و قذافی در برابر چشمان «قابل جنگ» بمیان درندگان تحت الحمایه غرب انداخته شد (هیلاری کلینتون، خادمه امور خارجی امپریالیسم آمریکا، که هنگام قتل قذافی در لیبی بسر میبرد، وقتی که فیلم تکه-پاره کردن قذافی را به او نشان دادند، در حالیکه با خوشحالی دیوانه وار دستهایش را گاهی بهم میفشرد و گاهی به هر طرف تکان می داد، در میان خنده های مضمئز کننده گفت: «ما آمدیم، ما دیدیم، او مُرد!» (we came, we saw, he die). پنج فرزند قذافی نیز به اشکال دیگر کشته شدند.

از همه اسفبارتر این بود، که سازمانهای «اتحاد فدائیان» و «اکثریت» فرصت ندادند خون قذافی در خاک سوخته لیبی خشک شود، اولی، قتل فجیع قذافی را «مرگ ذلت بار» خواند و دومی، «پیام شادباش بمناسبت پیروزی انقلاب»، یعنی، بمناسبت پیروزی تهاجم نظامی غرب پس از مهندسی افکار اجتماعی بوسیله فیلمها شبیه سازی شده در قطر و آمریکا «به مردم لیبی» فرستاد و آن یکی (حزب توده ایران)، وجود «دیکتاتور»ها را عامل و مسبب حملات جنون آمیز غرب به کشورهای مختلف دانست

با این توصیف، میتوان به این نتیجه گیری منطقی رسید، که هر حزب، سازمان، گروه، دسته یا فرد سیاسی بدون شناخت و سنا ساندن امپریالیسم جهانی و ارائه تصویر واقعی و روشن از نظام مالی - اقتصادی آن، به تنظیم و ارائه هر طرح یا برنامه اقتصادی - اجتماعی همت گمارد، برای مبارزه با گرانی، تورم و بمنظور ارتقاء سطح زندگی و رفاه عمومی نسخه بیچد، در واقع، نه تنها برای یک کار عبث و بیهوده وقت صرف کرده، بلکه، عمدا و آگاهانه در سمت ایجاد تشویش در اذهان عمومی، تفرق حواس و توجه در میان افراد و عناصر مترقی گام برمیدارد.

در پایان، بدلیل اینکه برای اثبات باورها و نظرات خود در اینجا نشانی هیچ سند و مدرکی را ارائه نداده ام، از حضور همه علاقمندان به مسائل و مباحث دارای اهمیت استراتژیک عذر می خواهم. چرا که در این صورت، بمصداق قول مشهور، «مثنوی هفتاد من کاغذ» میشد. ولذا، توجه همه علاقمندان به مسائل و مباحث استراتژیک را به سلسله مقالات مستند در همه این زمینه ها در نشانی «eb1384.wordpress.com» یا به جستجوی آرشیو «سیاه مشقها» و ترجمه های خود در نشانی های اینترنتی متعدد جلب می کنم.

مترجم